

## علل تداوم مناقشه ایران و آمریکا

### پس از توافق هسته ای

فرزاد رستمی\*<sup>۱</sup> مسلم غلامی حسن آبادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۲

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۱۰

#### چکیده

مناسبات ایران و آمریکا پس از انقلاب اسلامی همراه با بی اعتمادی، بدبینی و نگاه به شدت خصومت آمیز نسبت به یکدیگر معرفی شده است. ساختارهای هنجاری و معنایی که هویت بخش ایران و آمریکا در عرصه بین المللی است، همدیگر را به مثابه یک «دگر» و «غیر» تعریف کرده است. در این میان در چارچوب بن نگره‌های هویتی دوطرف، اقداماتی که در مناسبات منطقه‌ای و بین المللی توسط هرکدام از دو بازیگر صورت می‌گیرد، به عنوان اقدامی علیه «خود» تلقی می‌شود. اقداماتی که به زعم آن بازیگر به عنوان کنش مناسب و در راستای منافع ملی و خدمت به مولفه‌های هویت ساز است در چشم دیگری یک تهدید نگریسته می‌شود. روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب از این قاعده تخطی نکرده است. بر این اساس در مناسبات بین دو بازیگر همواره لحظه‌های امیدبخش به منظور کاستن از این نگاه منفی به ندرت مشاهده شده است. با این حال در سال‌های اخیر که مناقشه هسته‌ای ایران این انگاره‌ها و سازه‌های به شدت تقابل گرایانه را به عرصه عمل کشانده بود؛ با دستیابی به توافق هسته ای ایران و غرب این سوال سؤال مطرح می‌شود که حل مناقشه هسته‌ای در آینده مناسبات دو کشور چه پیامدی به همراه دارد. بر این اساس سوال اصلی مقاله آن است که علل و زمینه‌های تداوم مناقشه ایران و آمریکا کدام اند؟ فرضیه که حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات بین دو کشور، مولفه‌های رفتاری متعارضی را در مناسبات منطقه‌ای و بین المللی آنها بوجود آورده است. که به رغم توافق هسته ای تداوم خود را حفظ کرده اند.

**واژگان کلیدی:** سازه انگاری، ایران، ایالات متحده آمریکا، مذاکرات هسته ای، تعارض هویتی، تعارض رفتاری

۲۰۹

سیاست جهانی

فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی کرمانشاه

\*نویسنده مسئول: f.rostami1361@gmail.com

## مقدمه

ایران و ایالات متحده به ضرورت و به حکم خصلت‌های سیاسی، اقتصادی و ساخت قدرت در سطوح منطقه‌ای و جهانی دارای منافع خاص خود هستند که باعث شده است تا این دو بازیگر سیاسی وارد تحولات مهم منطقه‌ای و جهانی شوند. از طرف دیگر به دلیل مناقشه تاریخی و ایدئولوژیکی بین طرفین هرگونه تحرک هرکدام که تلاشی در جهت کسب و افزایش منافع خود است، در نگاه طرف مقابل تهدید مستقیم تلقی می‌شود. ایران منطبق با قدرت خود (سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) خواهان نقش‌آفرینی در سطح منطقه‌ای است و در این چارچوب افزایش حضور و نفوذ آمریکا در سیستم سیاسی امنیتی منطقه را یک چالش اساسی علیه منافع خود تلقی می‌کند. برعکس سیاست‌های ضد استکباری و ضد سلطه‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی که ایالات متحده آینه تمام‌نمای آن تلقی شده است، در نگاه ایالات متحده تهدیدی جدی علیه استراتژی منطقه‌ای و جهانی این کشور پنداشته می‌شود.

واقعیت آن است که ایران با داشتن بنیان‌های مستقل قدرت در بعد اقتصادی (انرژی)، ژئوپولیتیکی، فرهنگی و سیاسی، تضاد و تعارض هژمون جهانی مانع از آن شده است تا این کشور بتواند متناسب با پایه‌های قدرت خود در مناسبات منطقه‌ای نقش‌آفرینی کند. بی‌گمان حوزه نفوذ و گسترش ایران و جایگاه این واحد سیاسی در نظام بین‌الملل متناسب با خواسته‌های ایران نیست. بر این اساس سؤال جدی این است که علت و ریشه‌های چنین معضلاتی کدام است؟ معضلاتی که همواره فرصت‌های فراروی ایران را با یک چالش اساسی مواجه کرده است. به عبارتی بر مبنای چه منطقی می‌توان ریشه‌های تعارض پایدار ایران و آمریکا را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؟ به گونه‌ای که نمی‌توان چشم انداز روشنی را برای نزدیکی دیدگاه‌های دو طرف - به ویژه در مسائلی که خصلت‌های هویتی آن پررنگتر است - متصور شد.

نظریات خردگرا در پاسخ به این معضل کاربست مناسبی ندارند (ناقص به نظر می‌رسند، هرچند گوشه‌هایی از این مشکله را تبیین می‌کنند). در فضای رئالیستی و نورئالیستی و با مقایسه سرانگشتی از قدرت سخت‌افزاری ایران و ایالات متحده، جایگاه آنها در سازمانهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، جمهوری اسلامی نباید به چالش علیه نظم هژمونیک آمریکایی اقدام کند. عقلانیت حاکم رئالیستی از تبیین این مهم ناتوان است.

از طرف دیگر برنامه هسته‌ای ایران در دو دهه اخیر اوج تقابل رفتاری ایران و غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا بوده است. فارغ از انگیزه‌های ایران در پیگیری برنامه صلح آمیز هسته‌ای و نیز تاریخ پرونده هسته‌ای ایران، بحرانی شدن مسأله و تحریم‌ها و تهدیدات و قطعنامه‌های شورای امنیت، مناقشه هسته‌ای ایران این انگاره‌ها و سازه‌های به شدت تقابل‌گرایانه را به عرصه عمل کشانده بود. با دستیابی به توافق هسته‌ای این سؤال مطرح می‌شود که حل مناقشه هسته‌ای در آینده مناسبات دوکشور چه پیامدی به همراه دارد. بر این اساس سوال اصلی تحقیق آن است که علل و زمینه‌های تداوم مناقشه‌ی ایران و آمریکا کدام‌اند؟ فرضیه مقاله آن است که حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات بین دوکشور، مولفه‌های رفتاری متعارضی را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی آنها بوجود آورده است. بدین ترتیب که احتمال یک تحول معنادار در آینده نزدیک بعید به نظر می‌رسد (با این مفروض که کماکان در مناسبات بین دوکشور انگاره‌های هویتی سایه انداخته‌اند). به عبارتی مسأله‌ی هسته‌ای تنها یکی از موارد تعارض رفتار ایران و آمریکاست. با حل این مسأله، کم و کیف دیگر موارد محل اختلاف دو طرف مورد توجه بسیاری از تحلیلگران قرار می‌گیرد. در رابطه با ادبیات پژوهش بایستی اشاره کرد که در زمینه روابط ایران و آمریکا کتب و مقالات زیادی به رشته‌ی تحریر در آمده است. از جمله مقاله‌ی شاکری خوئی (۱۳۹۲). «رویاری فرهنگی و قدرت نرم در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا»، کتاب عبدالله خانی (۱۳۸۱). روابط ایران و آمریکا، مقاله متقی (۱۳۸۷). «بررسی و الگوی فرایند تقابل‌گرایی آمریکا

علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹»، مقاله ی مشیرزاده و جعفری (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولت های انقلابی: مطالعه ی موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران». پژوهش حاضر ضمن آنکه از دیدگاه های این نویسندگان بهره برده است، در صدد است تا نشان دهد بر مبنای تعارضات رفتاری دو کشور که با انگاره های هویتی به شدت در آمیخته است، رسیدن به به یک توافق موردی (توافق هسته ای) نمی تواند به معنای راهی برای حل و فصل دیگر موضوعات - حداقل در آینده نزدیک - باشد. در قسمت اول مقاله به بررسی نظریه سازه انگاری می پردازیم. قسمت دوم تاریخ روابط ایران و آمریکا را مورد واکاوی قرار می دهیم. بررسی ساختارهای هویتی تعارض ایران و آمریکا در بعد منطقه ای و بین المللی قسمت بعدی مقاله است. در قسمت پایانی به بررسی حل مناقشه هسته ای و پیامدهای آن در مناسبات ایران و آمریکا می پردازیم.

#### ۱. مبانی نظری

سازه انگاری در تحلیل روابط میان بازیگران در روابط بین الملل در انتقاد به رئالیست ها ایده های خود را مطرح می کنند. نئورئالیست ها برآنند که، هویت ها و منافع به عنوان اموری پیشینی، مفروض انگاشته می شوند. وقتی «والترز» می گوید شرایط آنارشیک نظام بین الملل دولت ها را در یک وضعیت خودیاری قرار می دهد و آنها را به گونه ای یکسان جامعه پذیر می کند، منظور این است که این شرایط جامعه پذیری باعث می شود تا همگان صاحب هویتی یکسان شوند. از این منظر، امنیت جویی و بقا محوریتی مهم ترین ویژگی هویتی هردولتی در نظام بین الملل است (Waltz, 1979). سازه انگاران، حفظ و تداوم سازه های هویتی را یکی از اصلی ترین دغدغه های دولت ها می دانند، به طوری که گسست در آنها به مثابه ی تهدیداتی هویتی نگریسته می شود که امنیت را به مخاطره می اندازد (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸: ۲۶۰).

سازه انگاران در تحلیل و فهم روابط بین الملل نسبت به الگوواره نواقعی گرایبی یک قدم به عقب برمی دارند و به جای پرداختن به چگونگی رفتار دولت ها به چرایی آن می پردازند. آنها برای بررسی این چرایی، هرآنچه را که نواقعی گرایان مفروض می پندارند

مسئله دار می کنند و سراغ بنیان ها و زمینه های شکل گیری رفتار دولت ها می روند. نظریه سازه انگاری در چهارچوب جهان بینی تفسیری قرار می گیرد. این رویکرد در معرفت شناسی، شناخت را پدیده ای زمینه مند، تاریخی و ناشی از انباشت تجارب می داند. در این راستا، تلاش سازه انگاران بر این است تا به این سؤال پاسخ دهند که چرا در نظام بین الملل دولت ها چگونه که می پندارند، رفتار می کنند؟ در پاسخ به این سؤال، سازه انگاران معتقدند که در بررسی رفتار دولت ها نباید تنها به انگیزه های مادی آنها اکتفا نمود. از نظر ونت ساختارهای معنایی نیز در شکل دهی به رفتار دولت ها نقش دارند. در واقع در چارچوب همین ساختارهای معنایی است که ساختارهای مادی معنا پیدا می کنند (Wendt, 1995:73). به بیان دیگر ساختارهای مادی متن مدارند، به این مفهوم که منابع مادی صرفاً در چارچوب ساختارهای معنایی مشترکی که در آن قرار گرفته اند اهمیت می یابند (Wendt, 1999:73).

وقتی سازه انگاران از هویت ها و منافع سخن می گویند، آنها را به عنوان اموری مسلم در نظر نمی گیرند. طرفداران این رویکرد، به هویت ها به مثابه نتایج تعاملات و رویه های اجتماعی نگاه می کنند که به منافع شکل می دهند. بنابراین، هویت به معنای فهم از خود و انتظارات خود از دیگران و بالعکس، فهم دیگران و انتظارات آنها از خود که از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می آید و به کنش ها و اقدامات دولت ها جهت می دهند، تعبیر می شود (هادیان، ۱۳۸۲).

سازه انگاران معتقدند هویت ها و منافع که خردگرایان آن را امری مسلم و قطعی می پندارند، اموری هستند که ما آنها را ایجاد کرده ایم. به همین دلیل که ما آن ها را خلق کرده ایم، می توانستیم آنها را به گونه ای دیگر ایجاد کنیم (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳:۵۵۳). برخلاف نورثالیست ها که گرایش دارند ساختارها را صرفاً ساخته نحوه تقسیم توانایی های مادی در نظر بگیرند، سازه انگاران برآنند که ساختار محصول روابط اجتماعی است. ساختارهای اجتماعی ساخته عواملی مانند دانش مشترک، منابع مادی و عملکردهاست. انتظارات، ادراکات و دانش مشترک ساختارهای اجتماعی را تعریف می کنند. از این منظر معضل و تنگنای امنیتی

ساختاری اجتماعی است که متشکل از ادراکات بینذهنی است. بر اساس این ادراکات بازیگران به حدی به یکدیگر بی اعتماد می شوند که درباره مقاصد یکدیگر بدترین فرض ها را در نظر می گیرند که باعث می شود منافع خود را بر اساس فرهنگ خودیاری تعریف کنند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۹۷). بر این اساس سازه-انگاران معتقدند که معضلات امنیتی عوامل طبیعی نیستند و برآند که ساختارها به طریق اجتماعی شکل می گیرند که این به معنای تغییر آن نیست. گاهی ساختار اجتماعی آنچنان عملکردها را محدود می کند که تدوین استراتژی هایی به منظور تعدیل آن ها غیر ممکن است. نقش ساختارهای اجتماعی در روند تعاملات و مناسبات تعیین کننده است.

سازه انگاران برآنند که درنگاه به نظام بین الملل فهم بین الاذهانی که یکی از مهم ترین ابزار موجود در جعبه ابزار سازه انگاران است، امری کلیدی است. به طور خاص، وقتی از فهم بین الاذهانی سخن به میان می آید، منظور تصویری است که ریشه در تجربه تاریخی یک بازیگر نسبت به خود از دیگران دارد. این تصور به صورت زمینه مند شکل می گیرد؛ یعنی سوژه با مراجعه به تجربیات خود، آن را برمی گیرد و به مرور زمان با افزایش اسنادی که آن را تأیید می کنند، آن را برای خود بازنمایی و تبدیل به واقعیت می کند (Wendt, 1992).

بدین ترتیب چگونگی شکل گیری تعاملات و نحوه کنش میان دولت ها در چهارچوب فهم بینذهنی که هرکدام از طرفین از محیط کنش و رفتار همدیگر دارند، قابل درک است. ونت با تکیه بر همین مفهوم - فهم بین الاذهانی - سه گزاره اصلی نظریه نواقع گرایی والتز را مسئله دار می کند. بدین صورت که وقتی وی آنارشی را به عنوان مفهومی بینذهنی در نظر می گیرد، خود به خود شباهت کارکردی واحدها زیر سؤال می رود. همچنین توزیع توانمندیها نیز با این استدلال که قوت و ضعف بستگی به فهم بین الاذهانی دارد، مسئله دار می شود (سلطانی نژاد و شاپوری، ۱۳۹۲: ۱۱۳). دوستی و دشمنی را خود دولت ها بنا بر محیط ذهنی خویش که انباشته از تجربیات

زمینه مند است و بر مبنای فهم بین الاذهانی تعریف می کنند. ونت در این مورد می - گوید کانادا و کوبا دو برداشت متفاوت از قدرت امریکا دارند (Wendt, 1992: 397). در مطالعات امنیتی با شکل گیری نظریه های تکوینی و سازه انگار، زمینه برای توجه و درک هنجارهای اجتماعی بینا ذهنی در مطالعه ی رفتار سیاسی دولت ها فراهم شد. ایده ها، هنجارها و انگاره ها صرفا نقشه ی راه نیستند بلکه به کنش و رفتار دولت ها شکل می دهند، قوام می بخشند و اجازه ی کنش و اقدام را فراهم می کنند (شیهان، ۱۳۸۸: ۲۲۴). از نگاه نظریه های تکوینی و سازه انگار «امنیت» مفهومی زمینه مند، بر ساخته ی جامعه و بایستی در بستر جامعه درک و فهم شود (افتخاری، ۱۳۸۱: ۲۱۲). مطالعات امنیت سازه انگاری ضمن توجه به ساختارهای اجتماعی - فرهنگی، عوامل عینی و مادی که در سیاست بین الملل دخیل هستند را نادیده نمی گیرد. از این چشم - انداز، هنجارهای بین الاذهانی داخلی و خارجی، هویت بازیگران را می سازند. هویت ها به نوبه ی خود، نقش های خاصی را برای بازیگر تعریف می کنند که به بازتولید هویت ها کمک کند. براساس تعریف نقش، منافع ملی شکل می گیرد. اساس بحث سازه انگاران این است که آنها با طرح مسأله ایده، هنجار، انگاره، هویت ها و به دنبال آن نقش و منافع، نتیجه می گیرند که رفتار دولت ها تابع آن چیزی است که فکر می کنند مناسب است نه آنچه توان انجام آن را دارند (عبدا... خانی، ۱۳۸۹: ۱۵۹ - ۱۵۷).

#### ۱-۱. کاربرد سازه انگاری کل گرا و تحلیل روابط ایران و آمریکا بعد از توافق هسته ای

سازه انگاران با در نظر گرفتن سطوح تحلیل سه گانه تلاش می کنند نوع روابط بازیگران سیاسی را در عرصه ی بین المللی مورد تحلیل قرار دهند. سازه انگاری سیستمی (که مناسبات بازیگران را با تأکید بر هنجارهای ساختاری محیط بین الملل و نه هنجارهای داخلی بررسی می کنند) (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۲۲). سازه انگاری سطح واحد) که ساختارها و هنجارهای داخلی را عامل اساسی در تعریف دوستی یا دشمنی بازیگران از همدیگر می دانند) (Katzenstein, 1996: 68). در حالیکه سازه -

انگاری کل‌گرا دوگانگی بین ساختارهای داخلی و سیستمی را به چالش می‌کشد و بر سازه‌های هنجاری، در دو سطح داخلی و بین‌المللی تأکید می‌کند و تلاش می‌کند تا باتلفیق بین دو سطح تحلیل ملی و بین‌المللی، تحلیل جامعی از عناصر تأثیرگذار بر هویت و منافع دولت‌ها را ارائه دهد (Price and Reus-Smit, 1998:265). بر اساس رهیافت سازه‌انگاری، هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه شکل‌گیرند و تغییر کنند. آنچه اشخاص می‌خواهند، وابسته به این است که با چه تعامل دارند، تا چه حد به آن گروه‌ها وابسته‌اند، از فرایند تعامل چه می‌آموزند، و چگونه اولویت‌ها و دعاوی شناخت خود را نسبت به دیگران مشروعیت می‌بخشند؟ آنچه در تحول نقش دارد، تغییر در سطح فکری و معنایی است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۳۵۵-۳۴۵). واقعیت آن است که بخش عمده‌ای از رفتارهای سیاست خارجی ایران در مقابل غرب و به ویژه آمریکا برگرفته از نوع هویتی است که این کشور در برابر غرب برای خود تعریف کرده است. این هویت نه بر اساس ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی و باورهای اصولی شکل می‌گیرد. ثبات در استراتژی‌های سیاست خارجی ایران نیز به پایداری در ساختارهای هویتی این کشور برمی‌گردد. اصولاً، تغییر در ساختارهای هویتی هر کشوری به ندرت صورت می‌گیرد؛ چراکه هرگونه تغییر در شاخصه‌های هویتی، به علت پیوند با عناصر روانی، نیازمند فرایند زمانی طولانی و شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی خاص خود است (مشیرزاد، ۱۳۸۶: ۲۵۲).

نظریه‌های خردگرا رفتار کشورها را در چارچوب روابط استراتژیک معنا می‌کنند. که در آن بازیگران در تلاش‌اند تا منافع و اولویت‌های معین و از پیش مشخص را در تعاملات اجتماعی تحقق بخشند. این روابط مبتنی بر عقلانیت ابزاری و منطق سود و زیان است. تئوری‌های خردگرا اگرچه در تبیین تحولات سیاسی بین‌المللی و مناسبات سیاست خارجی کشورها از جایگاه بالایی برخوردار هستند، اما به دلایلی قادر به تبیین بسیاری از تحولات سیاست خارجی بعضی از کشورها از جمله کشورهای انقلابی مانند ایران نیستند.



نخست، این تئوری‌ها سیاست خارجی کشورها را محصول ساختار آنارشی و چگونگی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل می‌دانند. تئوری‌های خردگرا، با نادیده گرفتن تأثیرگذار ی ساختارها و متغیرهای داخلی، معتقدند که سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر فشارهای سیستمی و تابع تغییرات توزیع قدرت در روابط بین‌الملل شکل می‌گیرند (Waltz, 1990:29). دوم، به علت اهمیت صرف عنصر مادی قدرت در تئوری‌های خردگرا و نادیده گرفتن مؤلفه‌های هنجاری، این تئوری‌ها قادر به توضیح آن دسته از رفتارهای سیاست خارجی نیستند که فراتر از منطق سود و زیان باشد (Wendt, 1999:398).

بدین ترتیب بر مبنای نقشی که هویت در روابط میان کشورها به طور کلی و ایران و آمریکا به شکل خاص ایفا می‌کند، می‌توان استدلال کرد که موارد اختلاف و تعارض در روابط دو کشور (حقوق بشر، مسائل منطقه‌ای، منازعه‌ی فلسطین و اسرائیل، بحث تروریسم و اخیراً بحث موشکی ایران) بدون تردید از بنیان محکم هویتی و انگاره‌های بین‌ذهنی متفاوت دوطرف سیراب می‌شوند. بر این اساس نگارندگان بر خود لازم می‌دانند در همین ابتدا روشن کنند که تیرگی روابط ایران و آمریکا بعد از انقلاب و تداوم آن حتی بعد از توافق هسته‌ای در نتیجه شکاف عمیق هویتی بین دو طرف است. عاملی که خود باعث شده است تا دیگر موارد محل اختلاف رنگ و بوی هویتی به خود بگیرند. در غیر این صورت مثلاً فلسطین و اسرائیل قبل از انقلاب ایران نیز منازعه داشته‌اند، برنامه‌ی هسته‌ای ایران قبل از انقلاب آغاز شده است.

## ۲- روابط ایران و ایالات متحده؛ قبل و پس از انقلاب

روابط ایران و آمریکا تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در چارچوب یک روابط حسنه قابل واکاوی است. به این مفهوم که آمریکا به مدت یکصد سال به عنوان قدرت موازنه‌گر و واسطه بین شوروی و انگلستان در قبال ایران شناخته می‌شد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد و نقش آمریکا در آن، ذهنیت و انگاره مثبت و سازنده ایرانیان نسبت به آمریکا تبدیل به یک ذهنیت منفی و مداخله‌جویانه شد (مهدوی،

۱۳۶۹: ۳۷۷-۳۷۶). براین اساس کودتای ۲۸ مرداد اولین کد هنجاری تقابلی گرای ایران و ایالات متحده را رقم زد. پس از کودتا تا پیروزی انقلاب اسلامی ما شاهد تحکیم روابط دولت پهلوی و آمریکا هستیم. همکاری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - امنیتی دو طرف (با خصلت یکجانبه‌گرایانه و یکطرفه از سوی آمریکا)، دولت پهلوی را تا مرز یک دولت دست نشانده به پیش برد. در واکنش به این اقدام، شکل‌گیری مقاومت اجتماعی در درون ایران آغاز شد. روند افزایش وابستگی ایران به غرب و بویژه آمریکا سرآغاز شکل‌گیری نیروهای مخالف استراتژی آمریکا بود. این روند به مثابه اقدام مداخله‌گرانه‌ی آمریکا در ایران شناخته شد و بر مبنای این نگرش مقاومت اپوزیسیون علیه دولت پهلوی در داخل و ایالات متحده در بیرون بنیان نهاده شد. جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مثال بارز این ادعاست (متمی، ۱۳۸۷: ۲۱۴-۲۱۳). بدین ترتیب نگرش منفی در قبال آمریکا بعد از کودتا شکل گرفت. از این پس ایالات متحده به مثابه‌ی عامل کودتا در ایران، حمایت از رژیم‌ی که فاقد مشروعیت است، عامل قدرت پهلوی در سرکوب‌های داخلی و ... در ذهن ایرانیان شناخته شد.

انقلاب اسلامی که بسیاری معتقدند تلاشی در جهت قطع وابستگی همه‌جانبه‌ی ایران به قدرت‌های مداخله‌گر و از جمله آمریکا است، ضمن ایجاد تحولات عمیق در داخل، در نوع و ماهیت روابط خارجی ایران در عرصه منطقه‌ای و جهانی به شدت تأثیر گذاشت. ارائه‌ی سیاست نه شرقی نه غربی، آرمان تغییر وضع موجود، خارج شدن ایران از متحد راهبردی آمریکا و تبدیل به یک دشمن سرسخت، نوع رابطه با آمریکا را با یک دگرذیسی تمام عیار روبرو کرد. براین اساس نگرش منفی که دو طرف در قبال همدیگر بر ساختند، از فردای انقلاب بر شدت و اوج آن افزوده شد. در این راستا دو طرف کدهای هنجاری متعددی علیه همدیگر می‌شناسند که به شدت بر دیوار بی‌اعتمادی بین آنها افزوده است. از نگاه ایران اقدامات منفی بر سازانه آمریکاپس از انقلاب در بعد منطقه‌ای شامل موارد زیر است:

۱-۲- جنگ تحمیلی: واقعیت آن است که بعد از انقلاب اسلامی و از دست رفتن متحد استراتژیک دیروزی، ایالات متحده بر آن شد تا در اشکال مختلف بتواند رویکرد رفتاری ایران را در عرصه منطقه‌ای و جهانی که اکنون به شدت آرمانگرایانه می‌نمود، تغییر دهد. تحریک و حمایت همه جانبه از صدام در جنگ ۸ ساله، فارغ از ریشه‌های آن، با کمک نظامی، مالی و اقتصادی از یک طرف و اعمال فشار بر ایران با تحریم و بلوکه کردن دارایی‌های ایران، بی‌ثبات‌سازی ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در سال‌های اولیه بعد از انقلاب مانند کودتای نوژه در راستای تغییر رفتار ایران و شکستن فرهنگ مقاومت ایرانیان که بنیان تاریخی - مذهبی دارد از جمله اولین اقدامات منفی آمریکا است (نوازی، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۴).

۲-۲- بعد از جنگ تحمیلی: با پایان جنگ ۸ ساله و تلاش جمهوری اسلامی جهت نوسازی و بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ، استراتژی تنش‌زدایی و اعتمادسازی در سطح منطقه‌ای و جهانی در دستور کار قرار گرفت. تنگناهای اقتصادی و مشکلات فراروی نظام، این استراتژی را ضرورت بخشیده بود (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۴) با این حال در فضایی که ایالات متحده با غرور ناشی از فروپاشی شوروی بدون هیچ رقیبی وارد تحولات منطقه‌ای خاورمیانه و خلیج فارس شده بود، با تهدید نشان دادن چهره‌ی رادیکال جمهوری اسلامی، تقویت سیستم‌های سیاسی اقتصادی و امنیتی با وابستگان منطقه‌ای خود، حفظ وضع موجود و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران را در دستور کار قرار داد. اعمال سیاست مهار دو جانبه و تشدید تحریم‌های اقتصادی، استراتژی عادی‌سازی و اعتمادسازی ایران را با یک چالش اساسی روبرو کرد (Lake, 1994: 45-47).

۳-۲. تحولات ۱۱ سپتامبر: چنانچه اشاره شد با فروپاشی شوروی، ایالات متحده بدون رقیب خاصی وارد تحولات منطقه‌ای خاورمیانه شد. اما در سراسر دهه ۹۰، ایالات متحده با یک ابهام معرفتی در توجیه اقدامات خود مواجه بود. نبود یک قدرت هم‌اورد به نوعی، خلاء معنا در عینیت بخشیدن به شاکله قدرت آمریکا را نمایان ساخت. اما حوادث ۱۱ سپتامبر طرح مفاهیمی مانند تروریسم، تغییر رژیم‌های

یاغی و متمرّد از نظم موجود، طرح خاورمیانه بزرگ این ابهام را پایان بخشید. چنانچه «رایس» بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر بیان کرد: «یازدهم سپتامبر از جمله بزرگ‌ترین زلزله‌هایی است که امور را واضح و شفاف می‌کند». از این پس با طرح مسائلی مانند مبارزه با تروریسم، ابهام معرفتی پس از جنگ سرد پایان یافت. تجلی این مفهوم ذهنی با محور شرارت خواندن ایران به همراه کره شمالی و عراق بعد عملیاتی پیدا کرد (زهرانی، ۱۳۸۱: ۷۷).

این در حالی بود که دولت اصلاحات با تعیین گفتمان تنش‌زدایی و همکاری با آمریکا در افغانستان امیدوار بود زمینه‌های تنش و منازعه بین دو طرف کمتر شود. قرار گرفتن در محور شرارت، تلاش جهت دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، امنیتی کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران در سایه‌ی ۶ قطعنامه‌ی شورای امنیت در تثبیت نگاه منفی به آمریکا نقش خاصی داشت.

۴-۲. **اتهام حمایت از تروریسم:** بر مبنای اصول و اهداف سیاست خارجی ایران (حمایت از مظلومین و جنبش‌های آزادی‌بخش)، بنیان‌های هویتی مانند قانون اساسی و قرآن کریم و نیز براساس منافع ملی، حمایت از جنبش‌های اسلامی مانند حزب الله و جهاد اسلامی و حماس، عمل به تکلیف و حفظ منافع ملی قلمداد می‌شود. واقعیت آن است که همزمان با اوج‌گیری حمایت‌های ایران از جنبش‌های مذکور ایالات متحده این امر را به مثابه حمایت از تروریسم تلقی می‌کند (رویاریوی این جنبشها با اسرائیل اساس این نگرش در آمریکاست). آمریکا مدعی است جنبش‌های مذکور تروریستی هستند و روند نظم و امنیت منطقه را با چالش مواجهه نموده که نتیجه طبیعی حمایت ایران از آنها، حمایت از تروریسم و اخلال در روند صلح خاورمیانه است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۲۹).

براین اساس، محور چالش منطقه‌ای ایران - آمریکا بر سر این موضوع است که ایران در چارچوب بنیانهای هویتی و منافع ملی و مصالح اسلامی، حزب الله، جهاد و حماس را جنبش‌هایی می‌داند که بر سر تعیین سرنوشت خود حرکت می‌کنند و دفاع از آنها را امری مناسب می‌پندارد، در طرف مقابل ایالات متحده آنها را جنبش-

هایی تروریستی قلمداد می‌کند که حمایت ایران به مثابه حمایت از تروریسم تلقی شده و روند صلح را مختل می‌کند. حمایت از اسرائیل در اساس این مناقشه مؤثر است.

۲-۵. **اتهام نقض حقوق بشر:** یکی دیگر از محورهای چالش برانگیز روابط ایران - آمریکا مسأله حقوق بشر و اتهام آمریکا علیه ایران در زمینه نقض حقوق بشر است. واقعیت این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که اگر چه در چارچوب فرهنگ سیاسی - اجتماعی و ساختارهای هنجاری یک کشور مسائلی مانند زندان، جرم و مجازات مجرم امری کاملاً درونی و در قالب قانون اساسی یک کشور قابل پیگیری است، با این حال آمریکا جمهوری اسلامی را به نقض حقوق بشر متهم کرده است تا بتواند در اعمال فشار بر آن توجیه داشته باشد. به عبارتی در فضای پس از ۱۱ سپتامبر حقوق بشر به شدت تحت تأثیر فضای امنیتی شده نظام بین‌الملل، مناسبات منطقه‌ای و نوع روابط ایران - آمریکا قرار گرفته است (متقی، ۱۳۸۷: ۲۳۰).

براین اساس بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند یکی از مهم‌ترین زمینه‌های چالش برانگیز روابط ایران و آمریکا مسأله حقوق بشر است. بر مبنای انگاره‌ها، ساختارهای سیاسی و اجتماعی این دو نظام متفاوت، تعارض دیدگاه در مورد حقوق بشر به عرصه عینیت کشیده شده است. در حالی که آمریکا حقوق بشر و شاخص‌های آن را در یک نگاه لیبرالیستی مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد و هر آنکس که خارج از این حوزه‌ی دید قرار داشته باشد ناقض حقوق بشر خواهد بود که البته در این ارزیابی مسائل سیاسی هم به شدت دخیل خواهند بود، جمهوری اسلامی بر مبنای قانون اساسی، اسلام سیاسی و گفتمان حاکم بر عقلانیت اسلامی، نگاه متفاوت از آنچه که در غرب تحت عنوان حقوق بشر نامیده می‌شود؛ دارد. حاکمیت دو نگاه متفاوت در زمینه حقوق بشر به یکی از پایدارترین حوزه‌های تعارض دو کشور انجامیده است.

## ۶-۲. استراتژی تغییر رژیم ایران و اقدامات صورت گرفته در این محور:

اگرچه رگه‌های شکل‌گیری این استراتژی بلافاصله پس از انقلاب اسلامی شکل گرفت که در قالب مواردی همچون جنگ ۸ ساله، مداخله در امور داخلی ایران، جنگ روانی و دیپلماسی عمومی به منظور کاهش مشروعیت سیاسی رژیم ایران، صورت گرفته است اما بکارگیری گزینه‌ی نظامی با محاسبات استراتژیک در آمریکا از جمله همه‌گیر شدن وهابی‌گری سنی و واقعیات ژئوپلتیک و ایدئولوژیک ایران مانند فرهنگ مقاومت، بسیار محدود شده است. با این حال بلوکه شدن سرمایه‌های ایران بعد از بحران گروگانگیری، سیاست مهار دوجانبه در ۱۹۹۳ (Fayazmanesh, 2003: 229) به منظور انزوای ایران در بیرون و ایجاد آشوب و اعتراض در داخل که نهایتاً با تغییر رفتار رژیم ایران همراه شود، شکل گرفت.

حامیان این استراتژی معتقدند تعارضات و تضادهای الگوهای رفتاری ایران خواه در منطقه و خواه در بعد جهانی که از بن مایه‌های ایدئولوژیک سیراب می‌شوند، با ارزشهای آمریکایی و نظام سرمایه‌داری عمیق‌تر از آن است که با اعمال فشار و تحریم بتوان آنرا تغییر داد. مادامی که جمهوری اسلامی بنیان‌های هویتی و ارزشی خود را حفظ کند، این رفتار وجود دارد. بنابراین تنها تغییر رژیم در ایران می‌تواند این تهدید را یکبار برای همیشه از بین ببرد. اگرچه در درون آمریکا بر سر چگونگی اجرایی شدن این استراتژی توافق وجود ندارد. عده‌ایی اقدام نظامی را توصیه کرده و عده‌ایی دیگر در قالب اقدامات نرم‌افزارانه (Katzman, 2005: 24). آنرا مطرح می‌کنند. اقدامات نرم شامل ترویج مردم‌سالاری و ارزش‌های آمریکا در ایران، اختصاص بودجه برای حمایت از گروه‌های معارض ایران، بدین ترتیب می‌توان اذعان کرد جمهوری اسلامی بر مبنای خصلت‌های فرهنگی، مذهبی، تاریخی در کشورهای منطقه و جنبش‌های رهایی بخش دارای منافع است. حضور و نفوذ در این عرصه سیاستی عقلانی و منطقی است که در جهت فرصت‌سازی ایران جهت کسب منافع ملی قلمداد می‌شود. از طرف دیگر واقعیات تاریخی و ذهنیت تاریخی به ایرانیان حکم می‌کند که نگران امنیت ملی خود از ناحیه همسایگان باشند. روی کار آمدن

حکومت‌های متخاصم یا دست‌نشانده توسط قدرت‌های بیگانه تهدید سیاسی برای ایران محسوب می‌شود. بر این اساس اشتراکات تاریخی، مذهبی و فرهنگی با کشورهای منطقه و نیز وجود نگرانی‌های امنیتی تاریخی مانند جنگ ۸ ساله، حضور فعال ایران در منطقه را توجیه می‌کند (Klare, 2003). در مقابل، ایالات متحده همواره تلاش می‌کند تا حضور ایران را به مثابه‌ی مداخله در امور داخل کشورها، غیرسازنده، حمایت از تروریسم و مخالف صلح و نظم امنیتی منطقه تلقی کند. افغانستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و به‌تازگی یمن از جمله مناطقی هستند که جزء حیات خلوت ایران قلمداد شده و حضور ایران بر پایه‌ی منافع ملی، محور مقاومت و ... امری طبیعی، عقلانی و در راستای منافع ملی است. امری که ایالات متحده از آن پنداشتی تهدیدآمیز علیه خود تلقی می‌کند.

#### ۷-۲. مسأله اسرائیل و فلسطین و نقش آن در روابط ایران - آمریکا

روابط ایران و اسرائیل قبل از انقلاب اسلامی در سه مرحله قابل ارزیابی است. دوره اول از تشکیل دولت اسرائیل توسط یک بیانیه در ۱۹۴۸ تا عدم شناسایی آن توسط ایران و شناسایی دو فاکتور و بازپس‌گیری شناسایی توسط مصدق (۵۳-۱۹۴۸). دوره دوم شکل‌گیری اتحاد میان دو کشور ۱۹۷۳-۱۹۵۴ و دوره‌ی سوم سیاست دوسویه ایران در قبل همکاری و اتحاد با اسرائیل و اعراب ۱۹۷۸-۱۹۷۴ (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۰۹). با پیروزی انقلاب اسلامی و قرار گرفتن آرمان فلسطین در سیاست خارجی ایران، اصول و اهداف آن، و به رسمیت نشناختن رژیم صهیونیستی ما شاهد شکل‌گیری مناقشه پایدار ایران و اسرائیل هستیم. از منظر ایران رژیم صهیونیستی عامل استعمار، ژاندارم ایالات متحده در منطقه جهت حفظ وضع موجود، و یک بیگانه در جهان اسلام تلقی می‌شود که با اهداف و اصول سیاست خارجی ایران به شدت تعارض دارد. ولدانی معتقد است عامل اسرائیل در تقویت روابط خصمانه ایران - آمریکا به شدت نقش‌آفرین است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۲). بدین مفهوم که اسرائیل حمایت ایران از جنبش‌های حزب الله، جهاد اسلامی و حماس را به عنوان اساسی‌ترین تهدید علیه موجودیت خود تلقی کرده و در این مسیر با یافتن نقاط

مشترک با آمریکا به ایجاد اتحاد علیه ایران پرداخته است. نشان دادن چهره امنیتی از ایران، جایگزین کردن ایران با شوروی در سیاست خارجی آمریکا، تلاش برای کسب سلاح‌های هسته‌ای، نشان دادن چهره ایران به عنوان بنیادگرایی رادیکال در منطقه که وظیفه دموکراسی‌های جهان رویارویی با آن است از جمله نقش مخرب اسرائیل در روابط ایران - آمریکا است (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲: ۸۴).

براین اساس اسرائیل همواره سعی کرده است هرگاه بین ایران - آمریکا فرصتی پیش آید تا دو طرف بتوانند ذره‌ای از بدبینی و بی‌اعتمادی شکل گرفته علیه یکدیگر را کاهش دهند، بیشترین نقش مخرب را ایفا کند. جنگ ایران و عراق، تحولات بعد از اشغال عراق و افغانستان، حوادث ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری گفتمان اصلاحات، مذاکرات هسته‌ای از جمله این فرصت‌ها است. امضاء قرارداد صلح اسلو با فلسطین در ۱۹۹۳ و اردن در ۱۹۹۴، اتحاد استراتژیک با ترکیه، گسترش مناسبات با شرق، بهره‌گیری از لابی قدرتمند خود در کنگره جهت حفظ روابط خصمانه با ایران از جمله قانون داماتو و ماجرای مک فارلین از جمله اقدامات دیگر است (سینه، ۱۳۸۲: ۴۳؛ عبدالمجید، ۱۳۷۸: ۴۵).

از طرف دیگر منازعه اعراب و اسرائیل، تحولات مربوط به آن، برگزاری کنفرانسهای صلح و آغاز فرآیند صلح خاورمیانه بویژه پس از دهه ۱۹۹۰ که با تلاشهای آمریکا روند جدی‌تری به خود گرفته است یکی از اساسی‌ترین چالشهای روابط ایران - آمریکا است. واقعیت آن است از زمان شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در ۱۹۴۸، ایالات متحده تامین امنیت اسرائیل، حفظ موجودیت آن، تلاش برای عادی‌سازی حضور این رژیم در منطقه را جزء محور اصلی سیاست خارجی منطقه‌ای در خاورمیانه می‌داند. از طرفی اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا در منطقه و مهم‌ترین پایگاه نظامی این کشور است. آمریکا در زمینه‌ی روند صلح بر آن است پس از جنگ سرد تحولات خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ اعراب و اسرائیل به این نگرش دست یابند که منافع آنها در گرو هم‌زیستی است (لایبرت، ۱۳۷۹: ۴۸).



در مقابل جمهوری اسلامی بر آن است که در روند تحولات صلح خاورمیانه قبل از هر چیز موجودیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت نمی‌شناسد و وجود و حضور اسرائیل در منطقه به نفع مسلمانان تمام نخواهد شد، در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب مسأله فلسطین از جمله عمده‌ترین مشکلات جهان اسلام است (ایمان‌پور، ۱۳۸۳: ۶۳). مخالفت با روند صلحی که با هدایت و مدیریت ایالات متحده باشد، حقوق ملت فلسطین پایمال می‌شود، برگزاری همه‌پرسی در فلسطین جهت آینده این کشور، برپایی نظام مستقل در سراسر خاک فلسطین به پایتختی قدس شریف از جمله دیدگاه ایران در این مسأله است. حمایت از حزب الله، جهاد و حماس در این مسیر قابل تحلیل است (ایمان‌پور، ۱۳۸۳: ۶۶).

بدین ترتیب اهداف آمریکا و ایران در روند صلح خاورمیانه کاملاً مقابل هم است. آمریکا همواره تلاش می‌کند تا با مذاکرات صلح ضمن آنکه خط پایانی بر منازعه اعراب - اسرائیل بکشد، بتواند مشروعیت رژیم صهیونیستی را در منطقه تثبیت کند. در مقابل اهداف ایران احقاق حقوق مظلومان فلسطین، حمایت از جنبشهای اسلامی و رهایی بخش و وحدت و انسجام اسلامی است.

### ۳. الگوی رفتاری ایران و آمریکا در عرصه بین‌المللی

ایران پس از انقلاب با تعریف خاص خود از اسلام، سیاست و رویه‌های خود را بر این اساس تعیین می‌کند. پیوستگی دین و سیاست، تأثیر باورهای مذهبی و متافیزیکی در سامان اجتماعی و رفتار سیاسی خود، تداوم نوعی فرهنگ سیاسی - مذهبی را شکل داده است (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۱: ۵۸-۵۷). بسیاری معتقدند این ویژگی ریشه در هویت جمهوری اسلامی ایران دارد که دارای ۳ بعد انقلابی، اسلامی و جهان سوم گرایانه است. منطق حاکم بر این رفتار، منطق تناسب و مسئولیت است که براساس نوعی منطق اخلاقی - ارتباطی و انتقالی - استعلایی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۰۷-۳۰۶). وحدت و اتحاد ملل اسلامی، دفاع از حقوق مسلمانان جهان و حمایت از مظلومین در اصول قانون اساسی ایران وجود دارد که بر الگوی رفتاری ایران در نظام بین‌الملل تأثیر نهاده است. براین مبناء، مهم‌ترین

ویژگی اصول رفتاری ایران در نظام بین‌الملل حمایت از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی بخش است. بدین ترتیب پیگیری نظم جهانی اسلامی به مثابه‌ی تصویری آرمانی در سایه‌ی پیوندهای عقیدتی، تأکید بر اصالت مرزهای عقیدتی و ایمانی و نه ملی و مرزی (دارالاسلام و دارالفکر)، قائل بودن منشأ مشروعیت الهی و نه بشری، وحدت و اتحاد و توانمندی جمهوری اسلامی در بازسازی امت واحده جهانی از نتایج این انگاره هویتی است. در این راستا جمهوری اسلامی مخالف وضع موجود مبتنی بر نظام دولت - محور است. هرچند این مخالفت را نباید تقابل عریان با نظم بین‌الملل دانست (Moshirzadeh, 2010).

در مقابل ایالات متحده به مثابه قدرت هژمون نظام بین‌الملل، حامی اصلی نظام سرمایه‌داری است و در این روند هرگونه تغییر و تحول انقلابی که مخالف نظم آمریکایی باشد را برنمی‌تابد. حساسیت مسأله زمانی بیشتر احساس می‌شود که یک بازیگر انقلابی مخالف این نظم، نگاهی هویت‌محور و ایدئولوژیک داشته باشد و پتانسیل تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای را هم داشته باشد. ایالات متحده به عنوان هژمون نظام بین‌الملل، جمهوری اسلامی را به عنوان قدرت یا نیروی ضدهژمون تلقی می‌کند و اقدامات این نیروی مخالف را به عنوان تلاش برای هژمون شدن منطقه‌ای برمی‌سازد. سیاست تغییر رفتار ایران، استراتژی تغییر رژیم از طریق فشار و تحریم راه کار مقابله با این نیروی ضدهژمون است (Snyder, 1999: 266-267).

واقعیت آن است که ایران پس از انقلاب براساس سیاست‌های دفاعی خود در منطقه عمل نموده است که در این عرصه تجربه جنگ تحمیلی بر انگاره ذهنی تلاش برای استحکام توان دفاعی خود افزوده است. ایران پس از انقلاب هیچ کشوری را تهدید به حمله و تهاجم نکرده است. در مقابل آمریکا و اسرائیل بارها از گزینه نظامی علیه ایران صحبت کرده‌اند. همچنین ایران براساس مؤلفه‌های هویت‌ساز خود، تاریخ پرآوازه ایران و اسلام‌گرایی (به عنوان بنیانهای قدرت نرم) و مؤلفه‌های عینی قدرت سخت، عامل انرژی، ژئوپلیتیک منحصر به فرد و در شرایط فعلی توانمندی غنی‌سازی بومی که توسط قدرت‌های بزرگ به رسمیت شناخته شده است، از توانمندی لازم

برای تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای برخوردار است. طرح چشم‌انداز ۲۰ ساله و مواردی مانند الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت در این راستا ارزیابی می‌شود. بدین ترتیب ترس آمریکا و رژیم صهیونیستی از یک ایران اسلامی با ایدئولوژی شیعی و فرهنگ ایثار، شهادت و مقاومت است که فراتر از مسأله‌ایی مانند برنامه‌ی هسته‌ایی و حل و فصل آن، به تضعیف ایده و توانمندی ایران می‌اندیشند.

### ۱-۳. رویارویی ایران و آمریکا در عرصه قدرت نرم

با پیروزی انقلاب اسلامی، ایران و آمریکا رویارویی دیپلماتیک خود را بر محور قدرت نرم و مجادلات فرهنگی متمرکز کرده‌اند و از قدرت و پتانسیل خود علیه یکدیگر بهره می‌گیرند. انقلاب اسلامی که اغلب از آن به عنوان «انقلاب به نام خدا» یاد می‌شود و در عصری که سکولاریسم و گفتمان مدرنیته بر روابط بین‌الملل حاکم بود، داعیه بازگشت اخلاق، معنویت و دین را در عرصه سیاست در سر داشت، تحت عنوان «روح یک جهان بی روح» (فوکو، ۱۳۷۹: ۶۵)، شناخته شده است. ماهیت مذهبی و دینی این انقلاب، مدل و الگوواره خاصی را در عرصه‌ی حکومت-داری ارائه نمود و به دنبال جای‌گزینی برای گفتمان مارکسیستی - سوسیالیستی از یک طرف و لیبرال - دموکراسی از طرف دیگر بود. ارائه یک راه سوم، به عرصه آوردن عنصر دین در سیاست و مبارزات رهایی بخش در بعد منطقه‌ای و جهانی باعث شد تا در غرب و آمریکا «خمینیزم» را به عنوان یک تهدید اساسی علیه منافع غرب بنگرند. گفتمانی که با رویکرد نرم‌افزاری خود گفتمان لیبرال - دموکراسی و الگوی اقتصاد سیاسی حاکم را در عرصه‌ی جغرافیای فرهنگی و بویژه در خاورمیانه به چالش بکشد. سازش‌ناپذیری، تکلیف‌محوری، خدامحوری، گفتمان اخلاق و شهادت و شجاعت حاکم بر گفتمان انقلاب اسلامی، اساسی‌ترین تهدیدات نرم علیه منافع و الگوی رفتاری آمریکا هستند (محمدی، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۴).

در عرصه سیاست خارجی مواردی مانند قاعده نفی سبیل، عزت‌مندی مسلمانان، فرهنگ شهادت، ایثار، مقاومت نه تنها بر سیاست خارجی ایران حاکم شده است، بلکه بر تحولات منطقه‌ای، بیداری اسلامی به شدت مؤثر بوده است. اصل

تأثیرپذیری بیداری اسلامی از آرمانهای انقلاب اسلامی مورد توافق تحلیل‌گران است. اصلی که منافع ایالات متحده را تهدید نموده است. در مقابل رویارویی نرم آمریکا با ایران در سه بعد قابل تحلیل است. در عرصه داخلی جهت‌گیری ایالات متحده تغییر ارزش‌های انقلاب و سیاسی ناشی از انقلاب اسلامی، تضعیف و تخریب اصول و بنیانهای فرهنگی نظام جمهوری اسلامی و تلاش برای ناکارآمد نشان دادن الگوی حکومت‌داری اسلامی است. گسترش تعارضات قومی، تعقیب استراتژی تغییر نظام و براندازی نرم از طریق نفوذ فرهنگی از این اقدامات است. وجود مؤسسات و نهادهای ضد ایرانی در آمریکا و اختصاص بودجه‌های کلان در این مبارزه نمادی از این عملکرد است (نای، ۱۳۸۷: ۱۹۷). در سطح منطقه‌ای ایجاد شکاف میان کشورهای اسلامی، قرار دادن ایرانی در مقابل عرب، شیعه در برابر سنی طرح خاورمیانه بزرگ، ایران هراسی در میان کشورهای عربی، با نشان دادن این مسأله که ایران در تلاش برای سلطه بر منطقه است و گسترش شیعه و فرهنگ شیعی، بحث هلال شیعی، اسلام رادیکال، سیاست تجزیه‌طلبی و حمایت از قومیت‌های مختلف و معارض ایران، همگی از اقدامات ایالات متحده جهت تخریب چهره‌ی فرهنگی ایران اسلامی و گفت‌وگو حاکم بر آن است (شاکری خویی، ۱۳۹۲: ۱۸۰). در سطح بین‌المللی تلاش جهت نشان دادن چهره‌ی ایران علیه صلح و امنیت جهانی است. داشتن ابزارهای سیاسی - نهادی و سازمانی مانند شورای امنیت، اقتصادی و امنیتی باعث شده تا ایالات متحده بتواند با امنیتی کردن سیاست خارجی ایران به انزوای این واحد سیاسی از طریق تحریم‌های بین‌الملل را ببرد. مورد هسته‌ای و مناقشه ۱۲ ساله بر سر آن شاهد محکم این ادعاست.

بدین ترتیب گفتمان انقلاب اسلامی و نظام سیاسی برآمده از آن با ارائه مدل و الگوی خاص خود، به مقابله با گفتمان لیبرال دموکراسی که نماد هژمونی و قدرت نرم آمریکاست پرداخته است. این تقابل در دو بعد بین‌المللی و ملی قابل ارزیابی است. در بعد بین‌المللی ایالات متحده در راستای حفظ تمدن غرب و جهانی نمودن آن از هرگونه انسجام و اتحاد اسلامی جلوگیری می‌کند، کنترل ژئوپلیتیکی

(انزواسازی) و حذف نظام‌های چالش‌گر هدف این تقابل است. و در بعد ملی اکنون غرب نظام و فلسفه‌ی سیاسی اسلام را به عنوان چالش اساسی علیه نظم لیبرال - دموکراسی می‌پندارد. حذف نظام‌های مانند جمهوری اسلامی هدف اساسی این مواجهه است (هرسیچ و ستوده، ۱۳۹۱: ۸۴).

#### ۴. نگاهی بر ریشه‌های فکری - ایدئولوژیک تقابل ایران و آمریکا

روابط منفی بر سازانه ایران - آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با شدت بیشتر بعد از انقلاب اسلامی علاوه بر اقدامات غالباً مداخله‌جویانه و براندازانه ایالات متحده نسبت به ایران، براساس تقابل فکری - ایدئولوژیک هم قابل بررسی است. به عبارتی علاوه بر اقدامات و عملیات عینی، تقابل ایدئولوژیک دو طرف هم در این راستا نقش آفرینی می‌کنند. بدین منظور به مقایسه‌ی مبانی سیاست در ایران و آمریکا می‌پردازیم. مبانی که اقدامات خاصی را فراروی دو نظام قرار می‌دهند.

#### ۴-۱. بررسی مقایسه‌ای مبانی سیاست در ایران (اسلام) و غرب (آمریکا)

از منظر هستی‌شناختی در فلسفه اسلامی، ریشه همه چیز به توحید برمی‌گردد. بدین مفهوم نظام اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در چارچوب اصل محوری توحید معنا و مفهوم پیدا می‌کند. حاکمیت قانون الهی در جامعه، نفی ظلم و فساد و مبارزه با استکبار نتیجه منطقی این اصل است. اصل خدامحوری که در آن جهان هستی متعلق به خداست، انسان صرفاً در برابر خدا تسلیم می‌شود و لاغیر، مبارزه با بی‌عدالتی، نابرابری و استکبار پیش‌روی انسان اسلامی قرار می‌گیرد (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۵). از منظر معرفت‌شناسی، یگانه راه شناخت، عقل و تجربه نیست بلکه وحی و شهود هم در کنار آن قرار می‌گیرد. دو بعد مادی و روحانی در مسیر تحقق رفاه، آسایش و امنیت وجود دارد. حکومت ریشه در وحی داشته مشروعیت آن الهی است و براین اساس هدف حکومت تحقق سعادت بشری و اجرای احکام الهی است (همان: ۴۸). در مقابل در غرب و ایالات متحده مبانی سیاست برگرفته از تفکر اومانیستی است که نفی دین و ارزش‌های معنوی، نگاه ابزاری به دین و جدایی از سیاست مشخصه اصلی آن است (صانع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۰). هم‌چنین نگاه لیبرالیستی که

در آن هدف رساندن فرد به اوج آزادی و کوتاه کردن دست دولت در بازار است و ریشه‌ی آن به جنبش اصلاح دین و عصر روشنگری برمی‌گردد، به همراه اعتقاد به صهیونیسم مسیحی از دیگر مبانی تفکر سیاسی در آمریکاست. این اعتقاد منجر به ظهور خط‌مشی‌های زیادی در آمریکا شده است: پیوند میان مبلغان مسیحی و جریان سیاسی بر نگرش رهبران فکری و سیاسی در آمریکا منجر به طرح نظریاتی شده است که اوج آن برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون است (موسسه‌ی مطالعاتی ابرار معاصر، ۱۳۸۳: ۳۹-۳۶). از طرف دیگر سیاست خارجی آمریکا همواره متأثر از سه مکتب همیلتونیسم، جکسونیسم و ویلسونیسم بوده است. مکتب همیلتونیسم بر ارزش‌های آمریکایی و نه منافع آمریکا تأکید داشته که بر گسترش ارزش‌های آمریکا در سراسر گیتی استوار است. پیگیری این مهم از طریق یک الگوی موفق تحقق می‌یابد (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۱۰-۹). در مقابل جکسونیسم با تأکید بر منافع ملی به جای ارزش‌های آمریکایی از بن‌مایه‌ای رئالیستی و قدرت‌محورانه خود را سیراب می‌کند. حفظ و گسترش موقعیت هژمونی آمریکا، مداخله‌گرایی در نقاط مختلف جهان و حفظ امنیت و ارزش‌های هژمون‌گرایانه اساس این مکتب است. مداخله در راستای آمریکایی کردن جهان، ایجاد تحول و دگرگونی در جهان و این تفکر که دموکراسی‌ها باهم نمی‌جنگند، پس تلاش برای دموکراسی‌سازی جهان ادامه یابد از محورهای کلیدی مکتب ویلسونیسم است.

در بررسی روابط ایران و آمریکا می‌توان دوره قبل از انقلاب را تحت تأثیر حاکمیت مکتب جکسونیسم که در آن قدرت و منافع مهم بوده مشاهده کرد. اما پس از انقلاب تحت تأثیر حاکمیت نگرش‌های ایدئولوژیک و هنجارمحورانه در سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا، پیگیری سیاست‌های حقوق بشری، حمایت از گروه‌های معارض جهت تغییر رژیم و رفتار ایران، اعمال فشارهای سیاسی، نشانگر حاکم شدن ویلسونیسم در قبال ایران است.

## ۵. بنیان‌های سیاسی و استراتژیک رویارویی ایران و آمریکا

بر مبنای بنیان‌های فکری - ایدئولوژیک حاکم بر رفتار سیاسی آمریکا، اهداف و خط‌مشی مشخصی در دستور کار رهبران این نظام قرار می‌گیرد. جهانی کردن لیبرالیسم و گسترش سرمایه‌داری در جهان از مهم‌ترین این اهداف است. بر این اساس لیبرالیسم و دموکراسی به عنوان دو الگو در عرصه بین‌المللی قلمداد می‌شوند که حتی با ابزار نظامی مهم باید به اجرای آن اقدام کرد. حفظ این منافع و پیگیری اهداف تعیین شده رویارویی با دولت‌های رادیکال و مخالف این نظم را توجیه می‌کند (واعظی، ۱۳۷۹: ۳۶). در مقابل در جمهوری اسلامی بر مبنای بنیان‌های هویت-ساز از جمله قانون اساسی، قرآن کریم و تاریخ سیاسی، اهداف کلان و ثابت حمایت از مستضعفان جهان، اعتقاد به حاکمیت اسلام و صدور گسترش آن در جهان، نفی ظلم‌پذیری، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری (عزتمندی)، احترام متقابل و عدم مداخله در امور داخلی کشورها (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۹-۱۳۰)، را پیش روی رهبران قرار داده است. در این چارچوب حفظ و اعتدالی انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن، حفظ استقلال و تمامیت ارضی، امنیت و منافع ملی، ایجاد و برقراری رابطه با کشورهای جهان براساس سه اصل حکمت، عزت و مصلحت، همواره چراغ راه سیاست خارجی ایران بعد از انقلاب بوده است (تاجیک، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۳).

بدین ترتیب براساس بنیان‌های متعارض ایدئولوژیکی ایران و آمریکا از یک طرف، استراتژی‌های کلان و اهداف متفاوت دستگاه سیاست خارجی دو کشور از طرف دیگر بسترهای تقابل و نگرش منفی برسازانه در قبل یکدیگر وجود دارد. نگاهی به روابط سیاسی دو طرف بعد از انقلاب حکایت از شعله ور شدن آتش زیر خاکستر این بنیان‌های متعارض را دارد. ایالات متحده همواره معتقد است رفتار ایران در قبال آمریکا (هژمون نظام بین‌الملل) تحقیرآمیز است. از اشغال سفارت آمریکا تا به آتش کشیدن پرچم این کشور، شعار مرگ بر آمریکا، تلاش در جهت دستیابی به سلاح-های کشتار جمعی، عدم شناسایی رژیم صهیونیستی موارد دیگر که به آنها اشاره کردیم (عبدالله خانی، ۱۳۸۱: ۲۱). در مقابل ایران هم معتقد است ایالات متحده بعد از

کودتا ۲۸ مرداد و با شدت بیشتر بعد از انقلاب رفتاری مداخله‌گرا که مخالف مبانی هویتی این کشور است در پیش گرفته است. حمایت از گروه‌های معارض و تجزیه-طلب، عملیات نظامی طبس، کودتای نوژه، جنگ عراق، سقوط هواپیمای مسافربری ایران، حمایت از اسرائیل، پایمال کردن حقوق ملت مظلوم فلسطین و اعمال رژیم سنگین تحریم علیه ایران، جلوگیری از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای و ترور دانشمندان هسته‌ای، دخالت در انتخاب ۱۳۸۸ و تحولات بعد از آن، از جمله اقداماتی است که نتیجه آن عمیق‌تر شدن حس بی‌اعتمادی به آمریکاست.

### ۱-۵. برداشت منفی بر سازانه ایران و آمریکا در قبال همدیگر

بر مبنای آنچه بیان کردیم می‌توان استدلال کرد منشأ اختلافات ایران و آمریکا برداشت‌ها و تصاویر ذهنی متفاوت از همدیگر است. آمریکا مسائل و مشکلات بین خود و ایران را در حکومت دینی و مذهبی ایران بعد از انقلاب «می‌بیند» و بدون شک هدف غایی اقدامات خود را معطوف به حذف و تغییر رژیم ایران (در صورت امکان) و یا کم‌رنگ کردن بنیان‌های دین در سیاست ایران می‌داند. در مقابل، ایران هم مشکلات بین خود و آمریکا را ناشی از خوی متجاوزانه، سلطه‌گرایانه و برتری-جویانه آمریکا می‌داند که در مقابل آن باید مقاومت و ایستادگی کرد نه تسلیم و سازش (شفیعی فر، ۱۳۸۱: ۱۸۲). چنانچه مقامات ایران بارها اعلام کرده‌اند در صورتی که آمریکا از تجاوز طلبی و استکبارگری دست بردارد، ایران مشکلی با برقراری رابطه با این کشور ندارد. از نگاه آمریکایی‌ها فقدان دموکراسی در ایران یک چالش اساسی است. انقلاب اسلامی انقلابی ضد گفتمان لیبرال دموکراسی و متکی بر تفسیر خشن و رادیکال از اسلام است و تلاش برای مشروعیت‌زدایی از نظم حاکم بر روابط بین‌الملل قلمداد می‌شود. در این راستا تلاش‌های اعتمادساز از سوی ایران در قبال آمریکا با شکست مواجهه شده است. سیاست تنش‌زدایی، طرح گفتگوی تمدن-ها، همدردی با ملت آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، همکاری با آمریکا علیه تروریسم در افغانستان، در نهایت با محور شرارت تلقی کردن ایران با شکست مواجه شد. آمریکایی‌ها استدلال می‌کردند حکومت دینی ایران شبیه دیکتاتوری کمونیستی در



شرق (کره) است (فقدان دموکراسی) و اساساً قابل پذیرش نیست (شفیعی فر، ۱۳۸۱: ۱۸۴). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت تداوم شرایط متخاصم بین دو طرف بر اساس ساختارهای ذهنی حاکم بر نگرش‌های نخبگان قابل بررسی است و در این مسیر اراده‌ها کافی بنظر نمی‌رسند.

بدین ترتیب بحران در روابط ایران و آمریکا یک بعد فرهنگی - ذهنی هم دارد. رویارویی و تقابل دو نظام سیاسی و حکومتی کاملاً متفاوت و تصور یکدیگر به عنوان شیطان بزرگ و دولت سرکش و یاغی و حامی تروریسم به نوعی بازتاب تصورات و کدهای منفی دریافتی از یکدیگر است. آمریکا رژیم ایران به رهبری روحانیت را تهدیدی اساسی علیه منافع خود و اسرائیل می‌داند. یک رژیم رادیکال اسلامی که گفتمان حاکم بر غرب را نشانه گرفته است (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۱۹-۲۱۸).

#### ۶. روند توافق هسته ای ایران و غرب

بر اساس آنچه گذشت می‌توان استدلال کرد که تقابل هویتی ایران و آمریکا علاوه بر بنیان‌های هویتی ایران که رفتارهای آمریکا را در تضاد با آن می‌بیند، در بعد بین‌المللی و در چارچوب رویارویی فرهنگی و جنگ نرم نیز قابل ارزیابی است. به عبارتی شکل‌گیری انقلاب اسلامی و گفتمان برآمده از آن در بعد کلان به نقد گفتمان حاکم بر نظام بین‌الملل و لیبرال دموکراسی پرداخته است. بر این اساس کماکان در روابط ایران و آمریکا هم هنجارها، انگاره‌ها و برسازه‌های هویتی در بعد داخلی حاکم هستند و هم در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای این انگاره‌ها بر روابط دو کشور سایه افکنده‌اند. از طرفی ساختارهای اجتماعی، که محصول ادراکات، برداشت‌ها، انتظارات و دانش مشترک است در روابط ایران و آمریکا یک معضل امنیتی را به وجود آورده‌اند که در طرف دیگر فضای بی‌اعتمادی تمام‌عیار اقداماتی که در راستای منافع ملی هرکدام شکل می‌گیرد را در بدترین حالت ممکن علیه خود تلقی می‌کنند. بر این اساس در روابط ایران و آمریکا برداشت‌ها، انگاره‌ها، معناها و هنجارها، تعاملات ادراکی و عوامل فکری به میزان عوامل مادی یا بیش از آن، وجود دارد. در این روابط هرآنچه که قرار است در واقعیت اتفاق بیفتد ابتدا

بایستی از فیلتر ادراکات ذهنی عبور کند. امنیت یا نا امنی در این راستا بیش از آنکه در واقعیت وجود داشته باشد در ذهن ساخته و پرداخته می شود. حاکم بودن مؤلفه های ادراکی و شناختی در بین دو بازیگر منجر به شکل گیری فضای بی اعتمادی محض شده است و از این منظر در قالب مصادیق مختلف هر نوع اقدام ولو دفاعی به مثابه تهدید تلقی می شود. امری که در مناقشه ی هسته ای و به درازا کشاندن آن به وضوح دیده شد. در ارتباط با روند مناقشه ی هسته ای ایران و غرب در سالهای اخیر به اندازه ی کافی کتاب و مقاله به رشته تحریر درآمده است. به طور خلاصه باید گفت برنامه هسته ای ایران از سال ۱۳۸۲ به شکل جدی و مستمر در دستورکار نهادها و سازمانهای بین المللی و قدرت های بزرگ از یک طرف و پیگیری آن در جمهوری اسلامی قرار گرفته است. واقعیت آن است برنامه صلح آمیز هسته ای ایران از آنجا که تحت تأثیر مولفه های هویتی و انگاره های ذهنی در هر دو طرف قرار گرفته بود به مدت بیش از یک دهه تمام جنبه های سیاسی، اقتصادی و روابط خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده بود (رستمی و غلامی، ۱۳۹۴). براین اساس هرچند در مناقشه هسته ای ایران مسائلی همچون رفع تحریم ها، غنی سازی در ایران و تعداد سانترفیوژها برای ایران و در طرف مقابل، برچیدن برنامه ی هسته ای ایران، حفظ ساختار تحریم ها و... از یک بعد عینی و مادی برخوردار بود، اما جنبه های هویتی متعددی برای هر دو طرف هم داشت. برای ایران نگاه برابری برنامه ی هسته ای، به رسمیت شناختن آن، حفظ بنیانهای هویتی، شرف، غرور، عزت و استقلال ملی و عدم اعتماد به آمریکا از یک طرف و برای طرف مقابل هم کاهش نفوذ و برد منطقه ای ایران، نشان دادن ناکارآمدی یک نظام اسلامی با حفظ تحریم و فشار، تلاش برای جلوگیری از الگو شدن ایران در میان ملت های مسلمان و جنبش های اسلامی، مخالف با هویت انقلابی و اسلامی ایران و جلوگیری از دست یابی ایران به فناوری هسته ای (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۳). همه و همه به بحرانی شدن مسأله و امنیتی کردن برنامه ی صلح آمیز هسته ای انجامیده بود.

واقعیت آن است در صورتی که بنیانهای هویتی جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب تعارض نداشت می توان انتظار داشت که این مساله تا این حد بزرگ نمایی نمی شد. برنامه هسته ای که در دولت اصلاحات با اندکی کنار آمدن با غرب (بیانیه تهران و پاریس) در دستور کار نهادهای بین المللی و به ویژه اتحادیه اروپا قرار گرفت، در دوره احمدی نژاد در یک تقابل تمام عیار با غرب به شورای امنیت کشیده شد و سنگین ترین تحریم های اقتصادی با رنگ و بوی نظامی علیه ایران تداوم یافت. با انتخاب حسن روحانی در انتخابات سال ۱۳۹۲ امیدواری برای حل و فصل برنامه هسته ای ایران زیاد شد. سپردن مسئولیت مذاکرات هسته ای به محمد جواد ظریف و وزارت امور خارجه، تماس تلفنی روحانی و اوباما و نیز ظریف و جان کری برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی و شتاب بخشیدن به روند مذاکرات هسته ای، پس از چند دور مذاکره به توافق اولیه ژنو میان ایران و ۵+۱ منجر شد. در این توافق قرار شد دوطرف با حسن نیت اقدامات داوطلبانه ای را انجام داده تا ظرف ۶ ماه که البته قابل تمدید بود به جمع بندی دست یابند. با این حال با وجود برگزاری نشست های متعدد و انجام اقدامات داوطلبانه در تیر ۱۳۹۳ مذاکرات به مدت ۴ ماه دیگر تمدید شد. با با وجود این ادامه ی مذاکرات به همراه زبان فشار و تهدید و زیاده خواهی از طرف آمریکا و مقاومت و ایستادگی ایران مشاهده تمدید مذاکرات به مدت ۷ ماه دیگر تا تیر ۱۳۹۴ بودیم. بیانیه لوزان در فروردین ۱۳۹۴ نتیجه ی چندین دور مذاکرات طولانی دوطرف بود که در آن چارچوب دست یابی به توافق نهایی اعلام شد. از این پس مذاکرات در این چارچوب ادامه یافت و در تیر ماه به جمع بندی نهایی رسید. نگاهی به روند مذاکرات هسته ای نشان می دهد انگاره های هویتی دوطرف یکی از عوامل مهم طولانی شدن مذاکرات است. با اعلام توافق هسته ای مهم ترین سؤالی که ذهن بسیاری از تحلیل گران را به خود مشغول کرده است این است که توافق هسته ای در روابط ایران و آمریکا چه تاثیری برجای می گذارد؟ بر اساس چارچوب مقاله و نیز عطف به ساختارهای ذهنی و هنجاری روابط ایران و آمریکا، سایه سنگین بی اعتمادی در این روابط، آرمانها و اصول حاکم بر رفتار سیاسی دوطرف

نمی توان امیدوار بود در دو، سه دهه ی آینده ما شاهد عادی شدن روابط، بازگشایی سفارت خانه و ... باشیم. نگاهی بر بیانات و اظهارات رهبران سیاسی دو کشور نشان می دهند تعریف از همدیگر کماکان با واژگانی مانند دشمن، حامی تروریسم، استکبار و ... مشخص می شود. رهبرانقلاب در خطبه های نماز عید فطر اشاره کردند: «...چه متن تهیه شده پس از طی روند قانونی داخل کشور تصویب بشود چه نشود، ملت ایران از حمایت ملت مظلوم فلسطین، یمن، بحرین و ملت و دولت های سوریه و عراق و مجاهدان صادق لبنان و فلسطین دست بر نمی دارد... در هر صورت سیاست ملت و نظام جمهوری اسلامی در مقابل آمریکا هیچ تغییری نخواهد کرد. ما در مسائل منطقه ای و جهانی هیچ مذاکره ای با آمریکا نخواهیم داشت. مگر در موارد استثنایی همچون هسته ای ... سیاست ما و آمریکا در منطقه صد و هشتاد درجه با همدیگر اختلاف دارد، چگونه می توان با آن ها مذاکره و گفت و گو کرد (بیانات رهبر انقلاب در خطبه های نماز عید سعید فطر ۱۳۹۴، ۴، ۲۷).

از طرفی سلاح هسته ای ایران هرگز یک تهدید واقعی بر ضد منافع آمریکا نبود. غیرممکن است که ایران از بمب هسته ای استفاده کند، چه برسد به اینکه یکی از آن ها را به تروریست ها بدهد. بر اساس واقعیات برنامه ی هسته ای ایران (صلح آمیز بودن) و نیز اظهارات مقامات سیاسی دوطرف، آنچه که ترس ایالات متحده را بر می انگیزد نه سلاح هسته ای بلکه رفتار سیاسی ایران در منطقه و جهان است. هدف آمریکا از فشار و تهدید و تحریم همواره تغییر رفتار ایران است. اینکه بعد از توافق هسته ای رفتار ایران چگونه خواهد بود؟ بازگشایی درهای ایران به روی آمریکا و یا مقابله در شرایط پساتحریم؟ واقعیت آن است که بالاترین مقام تصمیم گیرنده در ایران یک دید تجاری نسبت به برجام دارد. برجام توافق سراسری برای ایشان است. کاهش تحریم ها در برابر پذیرش محدودیت برنامه هسته ای، نه بیشتر و نه کمتر. غیرممکن به نظر می رسد که ایشان مصالحه بیشتر با آمریکا را اجازه دهد (رجوع شود به بیانات عید سعید فطر). شاید این ادعا که حمایت بیشتر از دوستان منطقه ای و جنبش های اسلامی که اکنون با رفع تحریم ها دست ایران را بازتر

خواهد گذاشت، خیلی دور از انتظار نباشد. به نظر می‌رسد که توافق هسته‌ای نه منافع این کشور (در دیگر کشورها) و نه سیاستش را - حداقل در کوتاه مدت - احتمالا تغییر چندانی ندهد. برعکس، اقدامات ایران در این کشورها دقیقا در هماهنگی با آنچه که در تلاش برای رسیدن به آنها است می‌باشد، و غیرممکن است که توافق هسته‌ای به طریقی بتواند آن را تحت تأثیر قرار دهد. واقعیت آن است که اساس برنامه‌ی هسته‌ای ایران فارغ از نگاه هویتی، فی‌نفسه یک مسأله فنی بود. با این حال بر اساس آنچه تاکنون در روابط ایران و آمریکا به آن اشاره کردیم، می‌توان استدلال کرد که مناقشه هسته‌ای، شدیدترین تحریم‌های شورای امنیت، ایالات متحده و اتحادیه اروپا و هر آنچه که در دو دهه اخیر به بحرانی شدن مسأله منجر شده بود برآیند نگاه متفاوت دوطرف و حاکمیت انگاره‌ها هویتی بود که روابط دو کشور در مسأله هسته‌ای را به مرز یک منازعه نزدیک کرده بود. با این حال حل مناقشه هسته‌ای به معنای حل و فصل تمام مسائل فی‌مابین نیست.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله بر در چارچوب سازه‌انگاری کل‌گرا تلاش کردیم مناسبات ایران و ایالات متحده را با محوریت توافق هسته‌ای مورد ارزیابی قرار دهیم. حاکم بودن انگاره‌های هویتی در مناسبات دو کشور که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بنیان نهاده شده است و از فردای انقلاب اسلامی به شدت تقویت و تثبیت شده است نشان می‌دهد که حل مسائلی همچون مناقشه‌ی هسته‌ای به مثابه نزدیک شدن انگاره‌های هویتی دو کشور نیست. در واقع مناقشه‌ی هسته‌ای سهم اندکی در رفع تعارضات ایران و آمریکا داشته است. مسائلی همچون حقوق بشر، تروریسم، حمایت از گروه‌های تروریستی، مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی در مناسبات دو کشور کماکان حل نشده باقی می‌ماند. به عبارتی انگاره‌ها، هنجارها و مولفه‌ها و سازه‌های هویتی تقابل‌گرایانه ایران و آمریکا منجر به خلق چنین مصادق اختلاف‌زایی شده است. از این جهت مسأله هسته‌ای خود برآیند این دو نگاه متفاوت بوده است. بر این اساس در شرایط کنونی حل بحران هسته‌ای که در مقایسه با مصادیق

اختلاف زای دو طرف (حقوق بشر از جمله) یک مساله‌ی عینی به نظر می‌رسد. با این حال این مقوله‌ی عینی که دارای ابعاد فنی و کارشناسانه و قابل بده بستان بود در سایه نگاه هویتی و انگاره‌ای به مدت ۱۲ سال استمرار پیدا کرد (چنانچه مواردی مانند اجرای پروتکل الحاقی و تصویب آن در ایران و مساله بازرسی‌های آژانس را اضافه کنیم عمق قضیه بهتر درک خواهد شد). در این شرایط مساله حقوق بشر، حمایت از تروریسم و استکبار که بر مبنای عینک هنجارگرایانه دو طرف بر ساخته شده است؛ بسیار دشوار به نظر می‌رسد که قابل حل و فصل باشند.

اختلاف بر سر حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های اسلامی و آزادی خواه (جنبش‌های تروریستی از نگاه آمریکا)، مساله صلح اعراب و اسرائیل و محور مقاومت ریشه‌های هویتی به مراتب عمیق‌تری از مورد هسته‌ای دارند. جمهوری اسلامی در سایه‌ی اصول قانون اساسی، مولفه‌های هویت ساز و هویت بخش مانند اسلام‌گرایی، نگاه خاصی به حقوق بشر، جنبش‌های اسلامی، صلح اعراب و اسرائیل و حمایت از متحدان منطقه‌ای خود دارد که در چارچوب منطق تناسب و تکلیف‌گرایی قابل سنجش است. در این شرایط می‌توان ادعا کرد حل مورد هسته‌ای نمی‌تواند چشم‌انداز روشنی برای حل و فصل دیگر موارد اختلاف داشته باشد. مواردی که سایه سنگین نگره‌های ذهنی گرایانه و به شدت هویتی بر آن انداخته شده است. نگارندگان به این نتیجه‌گیری نهایی رسیده‌اند که فضای پیشا برجام - وجود تضاد دیدگاه‌های دوطرف که دارای ریشه‌های متعدد تاریخی، هویتی و ایدئولوژیکی هستند و با گذشت زمان به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی دو بازیگر یکدیگر را به عنوان دگر هویت ساز (شیطان بزرگ، استکبار، .. از طرف ایران و حامی تروریسم و ناقض حقوق بشر از طرف آمریکا) - بعد از توافق هسته‌ای نیز کماکان ادامه پیدا کند. این امر به معنای تسری فضای پیشا برجام به پسا برجام نیست. هر چند ممکن است تبدلاتی بین دو طرف در فضای بعد از توافق صورت بگیرد مانند آزاد سازی بخشی از دارایی‌های مسدود شده ایران و یا آزاد شدن بعضی از زندانیان سیاسی. با این

وجود چنین اتفاقاتی به گونه ای نیست که بتوانند شکاف عمیقی که در روابط دو کشور ایجاد شده است را به راحتی پر کنند.

## منابع

الف- فارسی

بوردو، ژرژ (۱۳۷۸). لیبیرالیسم. ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر نی.

بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه ی تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها). تهران: انتشارات موسسه ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر. جلد ۱.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸). تدوین استراتژی های جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز بررسی های استراتژیک.

جرجیس، نواز (۱۳۸۲). آمریکا و اسلام سیاسی. ترجمه کمال سروریان. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۲). روابط خارجی ایران بعد از انقلاب. بی جا (آوای نور).

حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۲). ایران و رژیم صهیونیستی: از همکاری تا منازعه. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۷). «سیاست خارجی رهایی بخش، نظریه ی انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۲، تابستان ۱۳۸۷.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: سمت.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و نوری، وحید (۱۳۹۱). «امنیت هستی شناختی در سیاست خارجی دوران اصول گرایی». فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره سوم.

رستمی، فرزاد و غلامی، مسلم (۱۳۹۴). «امنیت هستی شناختی و استمرار مناقشه هسته ای ایران و غرب». فصلنامه ی سیاست جهانی، دوره چهارم، شماره یک.

زهرانی، مصطفی (۱۳۸۱). «از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله پیشگیرانه». فصلنامه ی سیاست خارجی، سال شانزدهم.

سلطانی نژاد، احمد و شاپوری، مهدی (۱۳۹۲). «ایران و امریکا: چرخه منفی برسازی و استمرار مناقشه هسته ای». فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول.

- سنیه، افرایم (۱۳۸۲). **سیاست صهیونیسم در مقابله با جهان اسلام**. تهران: معاونت فرهنگی ستاد مشترک.
- شاکری خوئی، احسان (۱۳۹۲). «رویارویی فرهنگی و قدرت نرم در مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده ی آمریکا». **فصلنامه علمی - پژوهشی انقلاب اسلامی**، سال دهم، شماره ۳۲.
- شفیعی فر، محمد (۱۳۸۱). «حادثه ی ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر روابط ایران و آمریکا». **دانشگاه اسلامی**، سال ششم، شماره پانزدهم.
- صانع پور، مریم (۱۳۸۴). «اومانیسیم و حق گرایی». **فصلنامه علوم سیاسی**. قم: موسسه عالی باقرالعلوم. سال هشتم. شماره ۲۹.
- عباس پور، ایمان (۱۳۸۳). «جایگاه فرایند صلح خاورمیانه در سیاست خارجی ایران آمریکا». **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال یازدهم، شماره ی ۲.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۱). **روابط ایران و آمریکا**. تهران: مؤسسه ی بین المللی تحقیقات ابرار معاصر.
- عبدالمجید، وحید (۱۳۷۸). «رابطه ی ایران و اسرائیل در سایه ی واقعیت ها». ترجمه علی باقری، **هفته نامه ی سیاسی - اقتصادی نکته**، سال اول.
- فوکو، میشل (۱۳۷۹). **ایران: روح یک جهان بی روح**. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، تهران: نشرنی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). «منابع قدرت نرم، سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه ۱۵ خرداد**، شماره ی ۱۶.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). «بررسی و الگوی فرایند تقابل گرایی آمریکا علیه ایران در سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۹». **راهبرد**. شماره ی ۴۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸). **تحول در نظریه های روابط بین الملل**. تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا و جعفری، هرمز (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولت های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران». **فصلنامه روابط خارجی**، سال چهارم، شماره اول. بهار.
- مشیرزاده، حمیرا و حیدرعلی مسعودی (۱۳۸۸). «هویت و حوزه های مفهومی روابط بین الملل». **فصلنامه سیاست**. دوره ی ۳۹. ش. ۴.
- مؤسسه مطالعاتی ابرار معاصر تهران (۱۳۸۳). **نومحافظه کاران در آمریکا**.



مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴). *سیاست میان ملت ها*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

نوازی، بهرام (۱۳۸۳). *الگوهای رفتاری ایالت متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

نوروزی، محمد جواد (۱۳۸۰). *درآمدی بر نظام سیاسی اسلام*. قم: موسسه پژوهشی امام خمینی.

هادیان، ناصر (۱۳۸۲). «سازه انگاری: از روابط بین الملل تا سیاست خارجی». *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴.

هرسیج، حسین و ستوده، علی اصغر (۱۳۹۱). «تأثیر جنبش های مردمی - اسلامی اخیر منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در خاورمیانه». *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال نهم، شماره ۳۰.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۹). *تاریخ روابط خارجی ایران*. تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم. واعظی، حسن (۱۳۷۹). *فروپاشی اصلاحات*. تهران: سروش.

ب - انگلیسی

Clare, Micheal (2003). "The new jeopolitics". *Monthly Review*. At: [www.findartiles.com/f/articles/mi-n1132,5/3/2005](http://www.findartiles.com/f/articles/mi-n1132,5/3/2005).

Fayazmanesh, Sansan (2003). "The politics of the U.S economic sanction's against Iran". *Review of Radical Political Economics*. 35(3). Katzman, Kenneth (2005). "The Iran sanction's Act (ISA)". CRS.

Report for congress. Available at: <http://Italy.usembassj.gov/pdf/oth/rs2008.10pde.last.access16/8/1388>  
Katzenstein, Peter J. (1996). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York, Columbia University Press.  
Lake, Anthony (1994). "Confronting Backlash States" *Foreign Affairs*. Vol. 73. No. 2.

Moshirzadeh. Homaira (2010). "Domestic Ideational forces of Iran's foreign polity". *Iranian Journal of International Affairs*. 1(1).

Price, Richard and Christian Reus- Smit (1998). 'Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism', *European Journal of International Relations*, Vol. 4, No. 3.

Snyder, Robert (1999). "The U.S and third world Revolutionary state: understanding the Break down in Relationship". *International study quarterly*. 43(2).

Waltz, Kenneth (1990). 'Realism Thought and Neo Liberalism Theory',  
Journal of International Affairs, Vol. 44, No.1.  
Wendt, Alexander (1999). Social Theory of International Politics,  
Cambridge, Cambridge University Press.  
Wendt, Alexander (1995). "Constructing International Politics"  
International Security, Vol. 20, No. 1  
Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in  
International Relations Theory", International Organization, Vol. 41,  
No.3.  
Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of it: The  
Social Construction of Power Politics", International Organization,  
Vol. 46, No. 2.  
[www.Leader.ir](http://www.Leader.ir).

